

تماس زبانی و دگردیسی فارسی باستان*

محمد دبیرمقدم (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)

مجتبی منشی‌زاده (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)

حامد باشه آهنگر (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی)

چکیده: زبان فارسی باستان تنها زبان ایرانی غربی جنوبی در دوران باستان است که از آن شواهدی برجای مانده است و اتفاقاً، همین تنها زبان غربی جنوبی با همه زبان‌های دیگر تفاوت‌های ژرف آوایی دارد. از منظر صرفی - نحوی نیز فارسی باستان از نمونه گاهانی-ودایی فاصله گرفته است و رانش‌هایی را در جهت تحلیلی‌شدگی و ساده‌شدگی در خود به‌نمایش می‌گذارد. فارسی باستان به‌سرعت و تنها در فاصله تقریباً یک سده پس از کتیبه بیستون، از زبانی تصریفی به زبانی تحلیلی تبدیل می‌شود که آن را فارسی میانه یا پهلوی گفته‌اند. فارسی میانه عملاً بخش بزرگی از پایانه‌های تصریفی خود را از کف داده است، جنسیت دستوری ندارد، شمار مثنی ندارد، دستگاه حالت در آن به‌کلی از کار افتاده است، طبقه‌های اسمی و صفتی و صیغگان مخصوص آنها را دیگر در خود نمایش نمی‌دهد و... در حالی که قرن‌ها پس از آن، هنوز زبان‌های هندواروپایی دیگر، مانند

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری نویسنده، به راهنمایی آقایان دکتر محمد دبیرمقدم و مجتبی منشی‌زاده است.

لاتینی، یونانی، روسی و آلمانی، و زبان‌های ایرانی میانه شرقی، در رده زبان‌های تصریفی باقی مانده‌اند. در این مقاله در پی تبیین این رانش‌های شتابناک و شگفت‌انگیز هستیم — تحولی که آن را دگردیسی فارسی نامیده‌ایم — و استدلال می‌کنیم که دگردیسی فارسی، نه به سبب قواعد دگرگونی عادی در درون زبان، که در اثر تحولات ژرف برون‌زبانی، تاریخی و تماس آن با غیربومی‌زبانان رخ داده است.

کلیدواژه‌ها: فارسی باستان، دگردیسی، ساده‌شدگی، تحلیلی‌شدگی، تماس زبانی

۱. درآمد

فارسی از زبان‌های کهن جهان است. در مدت عمر ما و پدران ما، فارسی زبان میانگان^۱ اقوام بسیار رنگارنگ ایران و افغانستان و آسیای میانه بوده است. فارسی در بیشینه گسترش جغرافیایی خود در سده‌های پس از تازش مغول و تاتار تا دوران استعمار روس و انگلیس، از قسطنطنیه تا دهلی، زبان شعر و ادب و دیوان و دربار بود. به شهادت شاهدان تاریخی، از زمان فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی، یعنی در درازنای دست‌کم ۲۲ سده، فارسی به‌عنوان زبان میانگان این پهنه گسترده از جهان، در همه گونه‌های زبانی خود، زبانی تحلیلی^۲ بوده است (دبیرمقدم ۱۳۹۲: ۱۳۰ به بعد). اما کمی عقب‌تر، درست پیش از این تاریخ، یعنی در دوران زمامداری هخامنشیان (۵۵۰-۳۳۰ پ.م)، فارسی چهره به‌غایت دیگری به‌خود می‌گیرد. به گوش فارسی‌زبانان نو

1) lingua franca

۲) زبان تحلیلی (analytic) زبانی است که در آن واژه‌ها تغییرناپذیرند و برای رمزگذاری روابط دستوری به استفاده از راهکارهایی مانند حروف اضافه، روابط همنشینی مانند ترتیب سازه‌ها و ساخت‌های گروه‌ساز [periphrastic] گرایش دارد و از این نظر در تمایز با زبان‌های ترکیبی (synthetic) قرار می‌گیرد که خود به دو دسته تصریفی [inflectional/inflecting] مانند اوستایی، لاتینی و سنسکریت، و پیوندی [agglutinative] مانند ترکی، مجاری و عیلامی تقسیم می‌شوند. زبان‌های ترکیبی روابط دستوری را بیشتر در سطح واژه و با استفاده از راهکارهای ساختوازی می‌نمایند (کریستال ۲۰۰۸: ۵۱-۵۲)؛ نک: همچنین دبیرمقدم ۱۳۹۲. کریستال (۲۰۰۸: ۴۷۲) عربی را هم زبانی ترکیبی دانسته است.

و میانه، فارسی باستان — نمونه‌ای از زبان‌های آریایی^۱ باستان — زبانی ناشناس است که از آن هیچ نمی‌توان دریافت. شاید تنها گاهی واژه‌ای را بتوان از میان آوای درهم‌تنیده فارسی باستان به گوش آشنا یافت. زبان تصریفی^۲ فارسی باستان در تمامی ابعاد دستوری و آوایی با فارسی میانه و نو متفاوت است؛ فارسی باستان، در دوران شاهنشاهی هخامنشیان، به مانند اندامگانی در نقطه عطف فرگشت^۳ خود، دگردیسی^۴ یافته است. این دگردیسی بزرگ تاریخی، همانا رُمبش «زبان تصریفی کهن» و سربرآوری «زبان تحلیلی میانه» بوده است: گذاری که فارسی را از رده زبان‌های تصریفی برون کرده و به رده زبان‌های تحلیلی پیوند داده است. این دگردیسی از آن‌روی بزرگ است که در درازنای زندگی زبان فارسی، که یکی از انگشت‌شمار زبان‌هایی است که از هر سه دوران تاریخی‌اش متونی به یادگار مانده، دیگر هرگز تغییر

۱) هر جا که واژه آریایی به کار رود، مراد تنها هندوایرانی است. بنابراین، از واژه آریایی معنای هندواروپایی اراده نخواهیم کرد.

۲) زبان‌های ایرانی باستان همگی تصریفی (inflectional/inflecting) هستند. از این میان، فارسی باستان — نیای فارسی میانه و نو — به اقلیم زبان‌های پیوندی در جنوب غربی ایران وارد شد و در همزیستی و تماس با آنها قرار گرفت. زبان‌های عیلامی و سومری و نیز زبان اورارتویی همگی به رده پیوندی تعلق دارند.

۳) هر چند تکامل (evolution) به‌عنوان برابرنهاد این واژه، بیشتر جا افتاده است، اما نظر به سوء برداشت‌هایی که ممکن است از آن به عمل آید، نگارندگان واژه «فرگشت» را به‌عنوان اصطلاح پوششی برای دو معنای متمایز «تطور و تکامل» ترجیح می‌دهیم. نگارندگان «تطور» را به‌معنای پذیرش دگرگونی در زبان در پاسخ به دگرسانی در نیروهای درون‌زا و برون‌زا می‌گیرند، «تکامل» را به‌معنای کامل شدن اندامگان یا اجزای زبان برمی‌گزینند، و «فرگشت» و مصدر بر ساخته آن، «فرگردیدن» را به‌معنای پوششی «دگرشوندگی زبان در جهت سازگاری با اقلیم زبانی» استفاده می‌کنند.

۴) دگردیسی (metamorphosis): زمانی است که زبان از مرحله‌ای در چرخه عمر خود به مرحله دیگر می‌گذرد. دگرگونی زبان را همه جا برابر language change گرفته‌ایم. بدین ترتیب، همه زبان‌ها همیشه دستخوش دگرگونی هستند، اما تنها تجمیع برخی از این دگرگونی‌ها، همچون دگرگونی وسیع در نظام واجی و خشی‌شدگی گسترده تمایزها، رُمبش دستگاه تصریف، نظام حالت‌دهی یا نظام مطابقه می‌تواند به دگردیسی منجر شود. افزون‌بر این، دگردیسی به تلویح مفهوم فرگشت/ تکامل (evolution) را به یاد می‌آورد که همان فرایند دگرگونی زبان در اثر رقابت و انتخاب است.

رده‌ای در این ابعاد رخ نداده است. فارسی نو و میانه، به‌رغم همه تفاوت‌ها در ساختار دستوری، همسان‌ترند تا فارسی میانه و فارسی باستان. بنابراین باید گفت که گذار از دوران میانه به نو زبان فارسی را آن‌چنان دگرگون نکرد که گذار از دوران باستان به میانه.

چرا در دوران هخامنشیان این دگردیسی رخ داده است؟ چرا مثلاً در میانه‌های عصر صفوی یا سلجوقی یا ساسانی رخ نداده است؟ فاصله زمانی میان آخرین سند فارسی باستان و نخستین سند فارسی میانه بسیار کمتر از فاصله میان اشعار رودکی و این سطور است که می‌خوانید. این فاصله زمانی از فاصله بیش از هزارساله میان نگارش نخستین سند فارسی میانه و نگارش آخرین نوشته‌های زردشتی پس از اسلام هم بسیار کمتر است. اما فارسی نو و فارسی میانه در یک‌هزاره و اندی عمر خود هرگز آن‌چنان دگرگون نشده‌اند که فارسی باستان در مدت کوتاه رواج خود در ایران غربی. حتی در سراسر هزاره اول و دوم پیش از میلاد هم بر خود فارسی باستان آن نرفت که در یک سده و اندی در فاصله میان زمامداری داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۶ پم) تا اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پم) و سوم (۳۵۹-۳۳۸ پم). پس در دوران هخامنشیان، در قلمرو زبان و آنچه بر زبان تأثیر دارد، چه رخ داده که فارسی ناگهان تا بدین پایه دگرگون شده است؟ در این نوشتار، برآنیم تا نشان دهیم که کارکرد انواع عوامل ناشی از تماس^۱ در اقلیم زبانی^۲ فارسی باستان، به‌ویژه تماس زبانی در فارس - خوزستان با زبان عیلامی^۳، سبب‌ساز دگردیسی فارسی باستان است. دگردیسی فارسی باستان، ژرف‌ترین تحول در عمر زبان فارسی و گواهی بر رخداد عمیق‌ترین تحول در جامعه ایران است.

1) contact

۲) منظور نگارندگان از اقلیم زبانی (linguistic niche)، همه آن عواملی است که هر یک به نوبه خود می‌توانند بر فرگشت زبان در گسترده‌ترین معنای آن مؤثر بیفتند. از نگاه سنتی‌تر، این عوامل را به دو دسته درون‌زا (internal) و برون‌زا (external) تقسیم کرده‌اند (هیکی ۲۰۱۰؛ دبیرمقدم ۲۰۰۶).

۳) عیلام و ایلام، هر دو در نوشته‌ها به‌کار رفته است. نگارندگان عیلام را برای تمدن باستانی در ایران جنوب غربی به‌کار می‌برند و ایلام را برای استان غربی معاصر نگه می‌دارند.

۲. تماس و دگرگونی

تماس زبانی یکی از عوامل مهم دگرگون‌ساز است که می‌تواند به رخداد دگرگونی‌های دستوری متنوعی بینجامد (توماسون و کاوفمن ۱۹۸۸؛ ۲۰۰۱: ۷۵؛ ترادگیل ۲۰۰۲: ۶۶) که «ساده‌شدگی»^۱ تنها یکی از آنهاست. در واقع، در این باب که تماس زبانی کجا به «ساده‌شدگی» و کجا به «پیچیده‌شدگی»^۲ می‌انجامد، گفت‌وگو فراوان است (برای نمونه، نک: ترادگیل ۲۰۱۱: ۱۵). دربارهٔ موضوع «تماس و دگرگونی»، نگارندگان در میان پژوهشگران سه جبههٔ متمایز را مشاهده کرده‌اند:

۱. گروهی مانند ترادگیل (۲۰۰۴) و مک‌ورتر (۲۰۰۱، ۲۰۰۵، ۲۰۰۷) معتقدند در اثر تماس، دستور زبان ساده‌تر می‌شود. آثار مک‌ورتر (۲۰۰۷) و ترادگیل (۲۰۰۲، ۲۰۰۴، ۲۰۱۱) دارای نمونه‌های فراوانی از مطالعهٔ کیفی زبان‌هایی است که در اثر یادگیری به‌عنوان زبان دوم درجه‌ای از ساده‌شدگی صرف-نحوی را از سر گذرانده‌اند. در چارچوب مک‌ورتر (۲۰۰۷)، دلیل اصلی ساده‌شدگی زبان، یادگیری ناقص^۳ آن توسط افراد بالغی است که آن زبان را به‌عنوان زبان دوم می‌آموزند. اما از نظر ما، ساده‌شدگی محصول رقابت دو یا چند وارش^۴ و پیروزی وارش ساده‌تر است که از نظر تطوری بر وارش معیار مزیت دارد.

۲. گروه دیگری مانند نیگلز (۱۹۹۲) معتقدند تماس می‌تواند زبان را پیچیده‌تر کند. این گروه از پژوهشگران معتقدند که در اثر تماس افزایش^۵، برخی ویژگی‌ها در قالب

1) simplification
2) complexification
3) incomplete learning

۴) وارش (variation) در معنای فرگشتی‌اش تنوع هم گفته‌اند. وارش را از این نظر می‌توان با همین واژه در نوشته‌های جامعه‌شناسی زبان سنجید. در زبان‌شناسی فرگشتی، رخداد دگرگونی در زبان به‌سبب پیدایش وارش‌های تازه در جامعهٔ زبانی، رقابت میان وارش‌ها، انتخاب وارش شایسته‌تر، انطباق گونهٔ زبانی با اقلیم قلمداد می‌شود. در اثر این فرایندها، زبان در سازگاری بیشتر و بهینه‌تر با اقلیم زبانی قرار می‌گیرد.

۵) تماسی که به افزایش تعداد ویژگی‌های دستوری یک زبان منجر شود، افزایش (additive) است، یعنی در اثر فرایند وام‌گیری دستوری، یک ویژگی دستوری، مثلاً یک حالت تازه یا ادات معرفه، در یکی از زبان‌های مشمول تماس که پیش‌تر فاقد آن ویژگی بوده است، به‌وجود آید.

وام‌گیری دستوری^۱ از زبانی به زبان دیگر افزوده می‌شوند. براساس آنچه نیکلز (۱۹۹۲) می‌گوید، در مناطقی که تماس بلندمدت میان چند زبان از چند خانواده مختلف زیاد باشد، نشانگرهای دستوری جدید، بدون اینکه جانشین نشانگرهای قبلی شوند و آنها را حذف کنند، از زبانی به زبان دیگر منتقل می‌شوند، که نتیجه‌اش افزایش پیچیدگی صرفی - نحوی است (نک: ترادگیل ۲۰۱۱: ۲۹). پیچیده‌شدگی در اثر تماس بلندمدتی رخ می‌دهد که دارای درجه بالایی از دوزبانگی در نزد کودکان باشد (همان: ۴۰-۴۱).

۳. اشخاص دیگری مانند توماسون (۲۰۰۸: ۳) اعتقاد دارند که در مجموع، زبان در اثر تماس نه ساده‌تر می‌شود و نه پیچیده‌تر، بلکه «ساده‌شدگی در یکی از ساختارها، احتمالاً با پیچیده‌شدگی در نقطه‌ای دیگر جبران خواهد شد». پیچیدگی به‌عنوان یک مؤلفه یا متغیر، در همه سطوح یک زبان پخش و گسترده است و نیکلز (۲۰۰۹) - به‌خلاف نیکلز (۱۹۹۲) - اعتقاد دارد که سادگی در یک سطح یا حوزه از زبان (مثلاً صرف) نشان‌دهنده سادگی در همه ابعاد زبان نیست. از این نظر، تحول در میزان پیچیدگی، ناظر بر بده‌بستان^۲ میان حوزه‌های زبانی است. پس پیچیدگی را متغیری باید دانست که در جریان فرگشت زبان دچار دگرگونی می‌شود (نیکلز ۲۰۰۹؛ مک‌ورتر ۲۰۰۷؛ سمپسون و همکاران ۲۰۰۹؛ ترادگیل ۲۰۱۱). نگارندگان که به چارچوب کلی زبان‌شناسی فرگشتی وفادارند، خود را به گروه سوم نزدیک‌تر می‌بینند. پیچیدگی در مجموع دستور زبان ثابت است، اما در تک‌تک حوزه‌های دستوری ثابت باقی نمی‌ماند و مدام در حال افزایش در جایی و کاهش در جای دیگر است.

زبان‌های ایرانی غربی در تاریخ خود در دو اقلیم کاملاً مجزا و متفاوت بالیده‌اند: اقلیم بسته، منزوی و همگن قبیله‌هایی کوچ‌رو، تا پیش از ورود به ایران غربی، که نمونه آن در زبان‌های ایرانی می‌تواند زبان اوستایی گاهانی باشد. و اقلیم باز و پرتماس و شهری در ایران غربی مانند پهلوی و فارسی. در اقلیم نخست، فرایند انتقال^۳ زبان به

1) grammatical borrowing

2) trade-off

3) transmission

نسل بعدی، توسط کودکان بومی انجام می‌شود که آن را به‌عنوان زبان اول فرامی‌گیرند. اما در اقلیم دوم، انتقال به‌عنوان زبان دوم توسط بزرگسالان غیربومی‌زبان نیز در مقیاس گسترده انجام می‌شود. فارسی باستان، چنان‌که از تاریخ می‌دانیم، از وضعیت پیشین به پسین گذار کرده است. سنجش وضعیت فارسی باستان در پیش و پس از این گذار ما را به نتایج شگفت‌انگیزی از همکاری مؤلفه‌های تاریخی، جغرافیایی، جمعیتی و زبانی در تعیین وضعیت ساختاری زبان می‌رساند.

۱.۲. تماس و جامعه زبانی

۱.۱.۲. زبان در گروه‌های کوچک و کم‌تماس^۱: برای گروه‌های انسانی کوچک و همگن و منزوی، مانند ساکنان روستاهای دوردست در دل کوهستان‌های پامیر و قفقاز و جنگل‌های آمازون، و قبایل ایرانی کوچ‌رو در پیش از تاریخ، زبان حاملی است که همواره به‌وسیله کودکان به‌عنوان زبان اول فراگرفته می‌شود و به گواه زبان‌های پیچیده سبیریایی، اسکیمویی و استرالیایی، این خود متضمن افزایش پیچیدگی صرف- نحوی، و معمولاً صرفی، است (مک‌ورتر ۲۰۰۷: ۷-۱) که حتی به ایجاد رده‌بندی بسا ترکیبی^۲ نیز انجامیده است. این گروه‌ها تماس زبانی بسیار اندکی با جهان بیرون دارند و از این‌رو زبانشان رو به سوی سادگی نمی‌رود؛ چراکه میزان وارث‌های زبانی تولیدی در بین جمعیت کوچک و همگن زبانوران بومی، بسیار پائین است و کودکی که زبان را به‌عنوان زبان اول می‌آموزد، تنها می‌تواند از میان همین وارث‌های محدود دست به انتخاب بزند. در نتیجه، زبان کمابیش به همان صورت به نسل بعد انتقال می‌یابد.^۳ فراگرفتن این چنین زبانی به‌عنوان زبان دوم برای بزرگسالان غیربومی بسیار مشکل و بلکه عملاً محال است. به‌همین دلیل است که هیچ زبان پیچیده‌ای به خودی‌خود به زبان میانگان تبدیل نمی‌شود. هر زبان پیچیده‌ای هم که در شرایط طبیعی میانگان شدن قرار

1) low-contact

2) polysynthetic

۳) در شرایط ثبات بلندمدت میان نیروهای برون‌زا و درون‌زا، دگرگونی‌هایی که رخ می‌دهند، اغلب ناشی از عملکرد نیروهای درون‌زا و در جهت حفظ پایداری دستوری هستند که خود به افزایش پیچیدگی می‌انجامد.

بگیرد، در طی چند نسل به سرعت ساده خواهد شد.

۲.۱.۲. گروه‌های بزرگ و پرتماس^۱: برای گروه‌های انسانی ساکن شهرهای بزرگ و جلگه‌ها و دشت‌های وسیع و مهاجرپذیر، زبان حاملی است که در کنار زبان‌های دیگر، هم به عنوان زبان اول و هم به عنوان زبان دوم یاد گرفته می‌شود. در نتیجه، برخوردارهای گوناگون میان سخنورانی با زبان اول ناهمسان، بومی و غیربومی، در سطوح مهارتی بالا و پائین، به تولید وارش‌های بسیار متنوعی می‌انجامد که مغز زبان‌آموز بزرگسال و خردسال می‌تواند از میان آنها شایسته‌ترین و کم‌هزینه‌ترین را برگزیند که وارش پیروز، قطعاً ساده‌ترین آنهاست. در نتیجه، در بلندمدت زبان رو به سادگی بیشتر می‌رود. ساده‌شدگی متناظر است با دو فرایند همبسته کاهش دستوری و تحلیلی‌شدگی. فراگیری این چنین زبانی برای گروه‌های غیربومی ساده و شدنی است. زبانی که به عنوان زبان دوم فراگرفته شود، فرایندهای ساده‌شدگی و کاهش را تجربه و از همین رهگذار، به سوی ردهٔ تحلیلی رانش می‌کند.

۳.۱.۲. نقش عوامل غیرزبانی در ایجاد تماس: به رای نگارندگان، ساده‌شدگی شدید، یعنی آنچه بر فارسی باستان رفته است، خود آمیغی از دو فرایند مرگ و زایش است: چنان‌که نشان خواهیم داد، بسیاری از ساخت‌ها در فارسی باستان به سرعت منسوخ شده‌اند و بر جای آنها ساخت‌های ساده‌تر و معمولاً تحلیلی نشسته است. این فرایند به قدری سخت و شگفت است که ارتباط میان فارسی میانه و باستان تنها به چشم ماهرترین متخصصان می‌تواند آید؛ یعنی فارسی‌گویان میانه چیزی از فارسی باستان نمی‌توانستند دریابند و این به گراف نیست، چه همین امروز، تعدادی از زبان‌های ایرانی نو مانند بهدینی، دزفولی، بختیاری، مازندرانی و بسیاری دیگر، که زنده و سلامت هستند، شباهتی بسیار با فارسی میانه دارند و تمایزی تام با فارسی باستان. در نتیجه، در ساده‌شدگی، گونهٔ کهن به سرعت مُرده و هم‌زمان از خاکستر آن گونهٔ ساده و تحلیلی برخاسته است. پارهٔ میرنده را باید متعلق به عوامل برون‌زا دانست و پارهٔ زاینده را

1) high-contact

حاصل عوامل درون‌زا. زیرا، پدیده مرگ زبان خود بزرگ‌ترین شاهد برای این واقعیت است که تحولات سریع و سخت و دگرسانی‌های عمده و ناگهانی هیچ‌کدام به سبب کارکرد عوامل درون‌زا رخ نمی‌دهند؛ هیچ زبانی از درون نمی‌میرد. برآیند نیروهای داخلی هیچ زبانی در هیچ زمانی نمی‌تواند به مرگ آن زبان ختم شود.

۴.۱.۲. زبان میانگان به احتمال زیاد ساده است: چنانکه از نام آن برمی‌آید، زبان میانگان نقش میانجی را ایفا می‌کند؛ یعنی گروه‌هایی به زبان میانگان به‌عنوان زبان دوم (یا زبان سوم یا بیشتر) صحبت می‌کنند که زبان اول متفاوتی دارند. پس زبان میانگان اساساً محصول جامعه چندزبانه است. بنابراین، منطقاً زبان میانگان مشمول فراگیری/ یادگیری زبان دوم است که اغلب در بزرگسالی و پس از گذر از آستانه بحرانی^۱ رخ می‌دهد. چندزبانگی در اقلیم‌های چند-قومیتی / -ملیتی به وجود می‌آید. پس هر زبان میانگان، در بنیاد خود، محصول زبان‌شناختی تماس جمعیت‌های انسانی است. نیاز به برقراری ارتباط دوجانبه میان گروه‌های ناهم‌زبان به ایجاد محیطی پرتماس می‌انجامد و از دل آن گونه تماس^۲ ظهور می‌کند که می‌تواند به زبان میانگان تبدیل شود. در بیشتر بلندای تاریخ، زبان میانگان به شیوه طبیعی و بدون حمایت نظام آموزشی فراگرفته شده است. در نتیجه، زبان فردی هر زبانور آزادانه‌تر رشد می‌کند و تعداد وارث‌های تولیدی توسط فراگیران در جامعه زبانی آن میانگان بسیار بالاتر از محیط کنترل‌شده آموزشی می‌شود. انتخاب صورت‌های زبانی در چنین شرایطی، از میان گزینه‌های بسیار بیشتری صورت می‌گیرد. با در نظر گرفتن چندزبانگی به‌عنوان معیار در جامعه زبانی میانگان، تماس زبانی به‌عنوان عاملی تعیین‌کننده نقش بزرگی ایفا می‌کند و موجب وام‌گیری واژه‌ها و قواعد دستوری می‌شود. هر فرد، با توجه به زبان اول خود، روابط دستوری و وام‌واژه‌ها را به زبان دوم که همان میانگان باشد وارد می‌کند و بدین‌سان، وارث‌های بیشتری با هم در رقابت قرار می‌گیرند و عمل انتخاب باز هم از میان رقبای بیشتری صورت می‌گیرد. در جریان رقابت و انتخاب، احتمال ریزش تصریفی بسیار زیاد است.

1) critical period
2) contact variety

زبان میانگان بدین سبب که دارای سخنوران زبان دوم بسیار بیشتری است، وارث‌های ناشی از فراگیری زبان دوم را بیشتر متحمل می‌شود و رقابت زبان‌های فردی در جامعه زبانی به انتخاب وارث‌های ساده‌تر می‌انجامد که اغلب وارث‌های تحلیلی‌تر و گروه‌سانی^۱ تر هستند.

۳. نوشتگان: رمبش تصریفی پدیده شایعی است

یکی از نمودهای اصلی تصریف در زبان حالت‌نمایی^۲ است و مطالعات آماری بسیاری درباره چندین زبان که دارای حالت‌نمایی ساختوازی هستند، این موضوع را ثابت می‌کند (لوپین و دیل ۲۰۱۰، بنتز و ویتتر ۲۰۱۳). از جمله این زبان‌ها می‌توان به آلمانی، روسی، یونانی، ترکی و غیره اشاره کرد. نیز، در فرایندهای ساده‌شدگی و کریول‌شدگی^۳، زبان اغلب به‌سوی رده تحلیلی رانش می‌کند که برابر است با ازدست‌رفتن تصریف. بر طبق مطالعات فراوان، در فرایند یادگیری زبان دوم یادگیری تصریف به‌طور اعم برای بزرگسالان دشوار است.

پرودی و همکاران (۲۰۰۴) با بررسی یادگیری تصریف در آلمانی نشان می‌دهند که زبان‌آموزانی که آلمانی را به‌عنوان زبان دوم می‌آموزند، در آموختن تصریف ساختوازی به مشکلاتی برمی‌خورند. این مشکلات کاملاً فارغ از زبان اول زبان‌آموزان است که در پژوهش آنها زبان‌های متنوعی مانند کره‌ای، ترکی، اسپانیایی و ایتالیایی بوده است. زبانی مانند ترکی که به رده پیوندی تعلق دارد، از حالت‌نمایی ساختوازی استفاده بسیار

۱ periphrastic استفاده از واژه‌های جدا، به‌جای استفاده از راهکارهای ساختوازی در نمایش روابط معنایی یا دستوری. مثلاً در جمله «هوا در اهواز بیشتر از تهران آلوده است» ساخت تفضیلی گروه‌سانی (= «بیشتر [...] آلوده») به‌کار برده شده است، اما در جمله «هوا در اهواز آلوده‌تر از تهران است»، همین معنا به یاری روش ساختوازی (= «آلوده‌تر») بیان شده است. در زبان‌های تحلیلی، گرایش به استفاده از روش گروه‌سانی است. واژه «گروه‌سانی» را نگارندگان برای این معنا پیشنهاد می‌کنند. این واژه را در فارسی «ترکیبی» نیز گفته‌اند که خود پیش‌تر در برابر واژه‌های متعددی مانند compound, synthetic, combination و جز آن استفاده شده است.

2) case-marking
3) creolization

می‌کند، در حالی که ایتالیایی و اسپانیایی فاقد این ویژگی هستند. بر طبق مطالعه‌ای دیگر (پاپادپولو و همکاران ۲۰۱۱)، یونانی‌زبانان هم هنگامی که ترکی را به‌عنوان زبان دوم می‌آموزند، با وجود اینکه یونانی خود از حالت‌نمایی استفاده می‌کند، در کاربست صحیح حالت‌نمایی در ترکی اشتباهات فراوانی مرتکب می‌شوند. وارونه این مطلب هم درست است و گورل (۲۰۰۰) نشان می‌دهد که انگلیسی‌زبان‌هایی که ترکی را به‌عنوان زبان دوم یاد می‌گیرند، در یادگیری حالت‌نمایی ساختوازی در زبان ترکی دارای غلط‌های فراوان هستند. و فراموش نکنیم که این موارد همگی در فرایند یادگیری رخ می‌دهد. در فراگیری زبان دوم این مشکلات می‌تواند چند برابر باشد، به‌ویژه هنگامی که زبان دوم در جامعه زبانی دارای اکثریت باشد؛ یعنی بیشتر زبانوران در جامعه زبانی، زبان اول آن جامعه را به‌عنوان زبان دوم خود فراگرفته باشند. اما بسیار نادر است که در یک جامعه زبانی، اکثر زبانوران، زبان اول جامعه را به‌عنوان زبان دوم شخصی خود بیاموزند و صحبت کنند. این شرایط معمولاً در بزنگاه‌های تاریخی رخ می‌دهد، هنگامی که زبانی در اثر عوامل غیرزبانی رو به گسترش سریع و برق‌آسا برود: گسترش اعراب به خارج از شبه‌جزیره عربستان، گسترش ترکان از آسیای مرکزی به خاورمیانه، شمال آفریقا و اروپای شرقی، گسترش زبان‌های اروپایی در عصر استعمار و تسخیر جهان نو، در قاره آمریکا و البته، ورود آریائیان به ایران و هند، و فارسی باستان به فارس-خوزستان. در همه این موارد، زبان قوم مهاجم بر بومیان تحمیل شد، زبان‌های بومی به زبان‌های زیرلایه^۲ تبدیل شدند و زبان فاتحان زیرلایه^۳ قرار گرفت، نخبگان

(۱) learning یادگیری به کمک آموزگار و روش‌های آموزشی در مقابل فراگیری acquisition که در غیاب روش‌های آموزشی و آموزگار، و در معرض زبان خودکار انجام می‌شود. در فرایند یادگیری، دگرواره‌های نادستوری و صورت‌های بدیع سرکوب می‌شوند و زبان‌آموز صورت‌های دستوری و معیار را با تمرین و تصحیح به‌جای آنها یاد می‌گیرد. در نتیجه، فرایند دگرگونی زبان، کند یا متوقف می‌شود. در مقابل، در فرایند فراگیری، زبان آزادانه‌تر آموخته می‌شود و آموزگار و شیوه آموزشی در کار نیست تا صورت‌های بدیع و نادرست را تصحیح کند. در نتیجه، هنگامی که بزرگسالان در یک جامعه زبانی، زبانی را به‌طور گسترده به‌عنوان زبان دوم فرامی‌گیرند، احتمال ایجاد دگرگونی‌های فرگشتی و زیرلایه‌ای در زبان زیرلایه بسیار است.

2) substrate
3) superstrate

جامعه در پیوند با فاتحان که طبقه اجتماعی-اقتصادی فرادست را تشکیل می‌دادند، نخست به دوزبانگی روی آوردند که دوزبانگی نخبگان^۱ نام دارد. سپس، تحت تأثیر عوامل جامعه‌شناختی، این دوزبانگی به جمعیت غیرنخبه^۲ تسری پیدا کرد. در نتیجه، فراگیری زبان زبرلایه به‌عنوان زبان دوم در کوتاه‌مدتی به‌سرعت رواج یافت و باعث شد تا پدیده ساده‌شدگی آغاز شود.

بتنز و وینتر (۲۰۱۳) با ارائه شواهد کمی نشان می‌دهند که پیچیدگی صرف-نحوی، در اثر تماس شدید میان زبان‌آموزان بزرگسال، کاهش می‌یابد، چراکه بر طبق مطالعه آنها، زبان‌هایی که سخنوران زبان دوم بسیاری دارند، صاحب نظام حالت‌نمایی ساختواژی کوچکی هستند، و یا اصلاً نظام حالت ساختواژی ندارند. در نمونه‌های مورد استناد بتنز و وینتر (۲۰۱۳) همه زبان‌هایی که در نزد بیشتر از ۵۰ درصد از سخنورانشان به‌عنوان زبان دوم به‌کار می‌روند، به‌طور کل صاحب دستگاه حالت‌نمایی ساختواژی نیستند. بر طبق مطالعه بتنز و وینتر رابطه منفی میان تعداد سخنوران زبان دوم و حالت‌نمایی گروه اسمی مستقل از ویژگی‌های ناحیه‌ای^۳ و خانواده‌های زبانی است و همه بزرگسالانی که می‌خواهند زبان‌هایی مانند مجاری یا ترکی را به‌عنوان زبان دوم بیاموزند که از صرف سنگین بهره می‌برند، در یادگیری حالت ساختواژی با دشواری مواجه می‌شوند. افزایش تعداد سخنوران بالغ زبان دوم در جمعیت، سبب افزایش حذف حالت و جابه‌جایی حالت در پیکره کلی گفتاری و نوشتاری آن زبان خواهد شد، یعنی به تولید وارث‌های غیرتصریفی بیشتری در جمعیت غیربومی منجر خواهد شد که

1) élite bilingualism
2) nonélite

۵) areal: ارتباط غیرخویشاوندی زبان‌ها که در اثر مجاورت و تماس آن زبان‌ها در یک حوزه جغرافیایی واحد شکل می‌گیرد؛ ارتباط ناحیه‌ای زبان‌ها می‌تواند به همگرایی برخی ویژگی‌های رده‌شناختی آنها بینجامد و موجب وام‌گیری در سطوح مختلف زبانی شود (مویسکن ۲۰۰۸؛ نیکولز ۱۹۹۲). افزون‌بر آن، ظهور انواع گونه‌های آمیخته حاصل رابطه ناحیه‌ای است نه ارتباط خویشاوندی، یعنی اغلب رخدادهای بزرگ در ساحت زبان‌شناسی، مانند مرگ، تولد و آمیزش گونه‌های زبانی بیشتر به مؤلفه‌های ناحیه‌ای و تماس، و در نتیجه بستر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی مربوط است تا ارتباط خویشاوندی.

فراگیری‌شان البته ساده‌تر است.

لوپین و دیل (۲۰۱۰) با مطالعه بیش از ۲۰۰۰ زبان نشان می‌دهند که پیچیدگی ساختواژی با مؤلفه‌های جمعیت‌شناختی و اجتماعی - تاریخی در پیوند است: زبان‌هایی که الف) دارای زبانوران بسیار باشند، ب) پهنة جغرافیایی گسترده‌ای داشته باشند و پ) تماس زبانی زیادی را تجربه کرده باشند، از ساختواژه تصریفی ساده‌تری برخوردارند، یعنی پیچیدگی ساختواژی در اثر افزایش شمار زبانوران و تماس زبانی، و گسترش پهنة جغرافیایی کاهش می‌یابد. به عقیده لوپین و دیل (۲۰۱۰)، برعکس این مطالب هم صادق است، یعنی زبان‌هایی که زبانوران کمتری دارند، در پهنة کوچک‌تری صحبت می‌شوند و تماس کم‌تری را هم متحمل شده‌اند، دارای صرف سنگین‌تری هستند. این زبان‌ها برای رمزگذاری روابط دستوری، مثلاً مالکیت، حالت، زمان، نمود و جز آن، به‌احتمال بیشتر از راهکارهای ساختواژی استفاده می‌کنند تا روش‌های تحلیلی. روش‌های تحلیلی مبتنی بر استفاده از توالی واژه‌ها^۱ و حروف اضافه و ساخت‌های گروه‌سانی هستند. یعنی زبان تحلیلی، در توالی واژه‌ها پیچیده‌تر از زبان تصریفی است، و برعکس، زبان تصریفی در ساختواژه - در سطح صرفی - پیچیده‌تر از زبان تحلیلی است.

۴. چگونه فارسی باستان ساده شد؟

فارسی باستان قطعاً پس از ورود به ایران غربی و تماس با زبان‌های پرشمار، به‌ویژه عیلامی، دگردیسی کرده است. تاریخچه غنی تماس زبانی در منطقه ایران غربی، نشانگر عملکرد نیروهای برون‌زا و توضیح‌دهنده دلایل تفاوت‌های گسترده ساختاری میان زبان‌های ایرانی غربی در دو برش از تاریخ است: لحظه ثبت نوترین گواه بازمانده از یک زبان ایرانی باستان، یعنی فارسی باستان، در سده سوم پیش از میلاد، و لحظه ثبت کهن‌ترین گواه بازمانده از کهن‌ترین زبان ایرانی در دوران میانه^۲، یعنی پارتی در سده

1) word order

۲) در سده ۲ پیش از میلاد، طبعاً و قطعاً فارسی باستان به فارسی میانه نخستین تبدیل شده بود هرچند سندی از آن در دست نیست.

دوم پیش از میلاد^۱؛ به دیگر سخن، گذار از ایرانی غربی باستان^۲ به ایرانی غربی میانه. این گذار در پس مهاجرت اقوام ایرانی به داخل فلات ایران رخ داده و در دو سوی خود با تحولات وسیع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی و زدوخوردهای بزرگ تاریخی حاصل از برآمدن و برافتادن نخستین شاهنشاهی ایرانی در خاورمیانه، شاهنشاهی هخامنشی، در پیوند است. به گواه شاهدان زیر، رانش بزرگ رده‌شناختی در گذار فارسی باستان به میانه در جهت تحلیلی‌شدگی و ساده‌شدگی گسترده آن در اثر کارکرد نیروهای برون‌زا و تماس رخ داده است:

۱.۴. دگرگونی گسترده و شتابنده در زمانی بسیار کوتاه: نرخ رخداد دگرگونی‌های زبانی در واحد زمان اساساً متغیر است. زبان دگرگون نمی‌شود، مگر اینکه برای ویژگی‌های ساختاری، واژگانی، معنایی، نحوی، گفتمانی و هر چیز دیگر، هم‌زمان دست‌کم دو وارث — یعنی صورت جایگزین — وجود داشته باشد تا زبانور و زبان‌آموز از میان آنها دست به انتخاب بزنند. و این گویاترین شاهدی است که در گذار فارسی باستان مشاهده می‌شود: نرخ دگرگونی زبان فارسی در اثر تحولات در اقلیم زبانی در دوران هخامنشی به شدت تند شده است، به گواه آنکه دست‌کم دستگاه تصریفی آن در میانه دوران هخامنشی به‌سختی رُمبیده و از آن پس، دستگاه‌های مختلف زبان فارسی همواره به‌نرمی و به‌کندی رانش‌های کوچک‌تری را تجربه کرده‌اند. دگردیسی هنگامی رخ می‌دهد که برای اساسی‌ترین ویژگی‌های هر زبان، نه‌تنها وارث‌هایی به‌غایت متفاوت در دسترس عوامل انسانی — زبانور و زبان‌آموز — قرار بگیرد، که این عوامل انسانی نیز همان وارث‌های به‌غایت متفاوت را انتخاب کنند و وارث‌های معیار و معیارتر را نادیده بگیرند، و این فرایندی شگفت است که در هنگامه‌هایی شگفت رخ می‌دهد نه در شرایط روزمره و نه در انتقال عادی زبان از نسلی به نسل دیگر. چنین

(۱) دو سنگ‌نبشته خنگ نوروزی حدوداً متعلق به ۱۴۰ پیش از میلاد (زوندرومان ۱۳۸۲: ۱۹۲)، نیز بنچاق اورامان به سال ۸۷ یا ۸۸ پیش از میلاد (عریان ۱۳۹۲: ۱۷-۲۲).

(۲) به رأی این نگارندگان، چنین شاخه‌ای در زبان‌های ایرانی وجود ندارد. ممکن است در آن تاریخ، یعنی در دوران باستان زبان‌های ایرانی، تنها تمایزات گویشی میان غرب و شرق وجود داشته بوده باشد.

شرایطی در هنگامه‌هایی بروز می‌تواند کرد که ترکیب زبانی، انسانی، جغرافیایی، و نیز الگوی تماس در اقلیم زبانی به‌شدت متحول شود. در بزنگاه‌های بزرگ تاریخی، مانند مهاجرت‌های بزرگ، جنگ‌ها و ظهور دین‌های تازه، شرایط مهیاست تا ترکیب جمعیتی جامعه زبانی شدیداً عوض شود و غیربومی‌زبانان، در شمار بسیار، زبانی را بیاموزند و وارث‌های شگفت و نامعمول پدید آورند و آن وارث‌ها را انتخاب کنند تا زبان در همه ابعاد، حتی بُعد واج‌شناختی، دگرگون شود و به‌ناگاه دگردیسی کند. ورود پارسیان به فارس - خوزستان، چیرگی آنان بر اقوام بومی و به‌فرجام، خیزش هخامنشیان به قدرت چنین بستری را برای دگردیسی فارسی فراهم آورد.

۲.۴. تکینگی جغرافیایی-تاریخی فارسی باستان: اقوامی که آریایی خوانده می‌شوند در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد به ایران وارد شدند، اما تنها دسته‌ای از آنان که خود و سرزمین خود را پارس/ پارسوا/ پارسوماش می‌نامیدند، راهی ایران غربی و زاگرس شمالی و سپس رهسپار فارس - خوزستان شدند (واترز ۱۹۹۹). دیگر گروه‌های کوچنده ایرانی در نقطه‌ای نزدیک‌تر به مبدأ کوچ فرونشستند و پیش‌تر نرفتند. تنها مادها به زاگرس وارد شدند که آنها هم در زاگرس شمالی ساکن شدند و در تماس با جمعیت گسترده عیلامی‌زبان درنیامدند^۱. زادوک (۲۰۰۲) نشان داده است که در زاگرس شمالی و کردستان، گروه ایرانی‌زبان در قیاس با بقیه گروه‌های قومی در اکثریت بوده است (۴۰٪) و پس از آنها گروه کاسیان بیشترین تعداد را تشکیل می‌داده‌اند. یعنی، برابر با انگاره بنتز و ویتتر (۲۰۱۳)، زبان ایرانی مادی رانش نکرده، یا دیرتر رانش کرده است، زیرا اکثریت جامعه زبانی را آنها تشکیل می‌داده‌اند. از فارسی باستان پیش از ورودش به سرزمین‌های عیلامی‌نشین نوشته‌ای در دست نیست، اما چنان‌که واترز (۱۹۹۹) نشان داده است، این زبان تمام نوار کوهستانی زاگرس را در طی تقریباً یک هزاره پیموده و به‌فرجام به زاگرس جنوبی، انشان (= فارس) و شوشان (= خوزستان) فرود آمده است و به گواه نوشته‌های عیلامی و خدایگان مورد پرستش در پارس هخامنشی (هنکلمن

(۱) از زبان مادی جز آنچه در کتیبه بیستون به‌عنوان گویش مادی شناخته شده، اثری و خبری در دست نیست. واژه‌هایی که نام مادی بر آنها گذاشته شده، در قیاس با آنچه فارسی باستان خوانده می‌شود، نمایانگر صورت اصیل‌تری هستند. یعنی آنچه مادی نامیده می‌شود، معاصر با نفر کتیبه بیستون هنوز رانش آوایی نکرده بوده است.

(۲۰۰۸)، تعداد ایرانی‌زبانان نسبت به عیلامی‌زبانان در اقلیت بوده است. بنابراین، رخداد تماس زبانی میان فارسی باستان و عملاً بخش بزرگی از زبان‌های زاگرس مسلم است. این در حالی است که هیچ زبان ایرانی دیگری در دوران باستان چنین مسافت بزرگی را نپیموده و باین‌همه زبان در ارتباط قرار نگرفته است، یعنی از میان همه زبان‌های ایرانی، این فارسی باستان است که پایش به ایران جنوب غربی باز می‌شود. نگارندگان باور دارند که این تکینگی جغرافیایی - تاریخی، در پیوند با تکینگی آوایی و دستوری فارسی باستان قرار دارد. گواه دیگر و مهم‌تر این است که همین زبان تکینه، به میانگان ایران در دوران میانه تبدیل شده و در نتیجه، پیامدهای ناشی از فراگیری به‌عنوان زبان دوم را بیش از دیگر زبان‌های ایرانی تجربه کرده است.

۳.۴. تکینگی آوایی و دستوری: آن‌چنان‌که از زبان‌های ایرانی دیگر برمی‌آید، و گرن (۲۰۰۳: ۴۹-۵۰) و سیمز - ویلیامز (۱۹۹۶: ۶۴۹ به بعد) نوشته‌اند، در دوران باستان تنها تمایز موجود میان زبان‌های ایرانی غیرغربی - جنوبی و زبان غربی-جنوبی فارسی باستان موجود است. ساختار دستوری اوستایی متأخر بسیار شبیه به فارسی باستان است و اوستایی گاهانی و ودایی نیز شدیداً مشابه‌اند، و این نشان می‌دهد که گسست میان ایرانی غربی و شرقی در آن برش تاریخی چندان وسیع نبوده است. در واقع، گسست شرقی - غربی در زبان‌های ایرانی باستان و میانه، تنها و تنها پس از تماس پارسی - عیلامی معنا و موضوعیت می‌یابد. زیرا در دوران باستان تنها می‌توان از دو گروه غربی - جنوبی و غیرغربی - جنوبی نام برد که درحقیقت همان تمایز میان فارسی باستان و همه دیگر زبان‌های ایرانی مستند در دوران باستان است. این موضوع نشان می‌دهد که فارسی باستان تنها پس از ورود به ایران غربی متحول شده و تحول آوایی آن تحت تأثیر تماس با زبان زیرلایه عیلامی رخ داده است (باشه آهنگر ۱۳۹۶). حتی اسنادی موجود است که نشان می‌دهد در نخستین سده‌های حضور پارسیان در ایران غربی و پیش از حضور آنان در مناطق عیلامی‌زبان، یعنی پیش از وقوع تماس فارسی - عیلامی، فارسی باستان هنوز رانش آوایی به سمت دستگاه واجی پهلوی را نیاغازیده بوده است. در آن برش، حتی تحول همه‌گیر $Ir. h > Ir. s$ مانند $sind > hind$ «هند» و $\bar{a}san > \bar{a}han$ «آهن» نیز رخ نداده بوده است (هیئتسه ۱۹۹۸). جای‌نام‌های دیگری

هم بر این رانش آوایی شهادت می‌دهند: $s\bar{a}rasvat\bar{i} > haraxvaiti$ که نام رخج (= آراخوزیا^۱) است. بنابراین، تکینگی آوایی فارسی در سنجش با دیگر زبان‌های ایرانی، تنها پس از ورود به فارس-خوزستان رخ می‌دهد که گواهی بر عملکرد عامل تماس است. هیتسه (۱۹۹۸) و بویس (۱۳۸۱) معتقدند که صورت مشاهده‌شده $assara maza\check{s}$ در یکی از لوحه‌های آشوربانیپال شکل آشوری شده $Asura Mazd\bar{a}$ است، یعنی حتی نام خدای بزرگ پارسیان پیش از فرود آنان از زاگرس شمالی به فارس-خوزستان، هنوز تحول $s > h$ را طی نکرده بوده است. بنابراین، گمانه تماس پارسی-عیلامی در اینجا نیز تقویت می‌شود. سیمرنی (۱۹۶۶، نقل در هیتسه ۱۹۹۸) اعتقاد دارد که اساساً رانش آوایی $s > h$ در ایران جنوب غربی صورت پذیرفته است. نگارندگان نیز معتقدند که پیکره فارسی باستان پیشاداریوشی از منظر آوایی اساساً تحت تأثیر عیلامی بوده است (نک: باشه آهنگر ۱۳۹۶).

۴.۴. زبان‌های زیرلایه‌ای پرشمار: در غرب ایران پیش‌آریایی از وجود زبان‌های پرشمار و رنگارنگی آگاهی داریم که زیرلایه زبان‌های ایرانی بوده‌اند و دست‌کم برخی از آنها در تماس مستمر، گسترده و بلندمدت با زبان‌های ایرانی درآمده‌اند. فارسی پس از ورود به منطقه چندزبانه ایران جنوب غربی، خانه زبان‌های عیلامی، شوشانی، کاسی، و شاید برخی دیگر زبان‌ها، و در تماس با آرامی و بابلی، خود به میانگان تبدیل شد. عیلامی و در سطح کوچک‌تری، آرامی، به‌عنوان زبان‌های اداری امپراتوری ایفای نقش می‌کرده‌اند. اورارتویی زمانی زبان قفقاز جنوبی، مناطق شمال غربی ایران تا شرق آناتولی بوده است و اکنون آثاری از آن در ایران وجود دارد. در جهان پیش‌آریایی، عیلامی که زبانی پیوندی است، زبان بزرگ ایران بوده است. عیلامی سه هزار سال پیش از بازشدن پای آریاییان به فلات ایران، دست‌کم در اقلیم ایران جنوبی و غربی زنده و رایج بوده است (پاتس ۱۹۹۹) در طی دو هزاره بعدی، عیلامی در کنار زبان‌های ایرانی صحبت می‌شد: گنج شایگان آثار عیلامی هخامنشی یادگار آن است و گزارش‌های یونانی و رومی از وجود تمدن الیمایی در دوران پارتیان و نیز خوزیان در دوران ساسانیان خبر می‌دهد. گزارش استخری هم از حضور آنان دست‌کم تا سده هفتم

1) Arachosia

هجری زیر نام خوزی سخن می‌گوید که خود تغییر یافته Hūji فارسی باستان است (همان‌جا).

۵.۴. دگرگونی گسترده در ترکیب نیروهای برون‌زا: بنابر آنچه گفتیم، تحول در سطح جامعه و به تبع آن، برهم‌خوردن روابط اجتماعی و جمعیتی، و در نتیجه، دگرگونی در ترکیب نیروهای برون‌زا و ظهور نظم نوین در جامعه زبانی متضمن دگردیسی در فارسی باستان است. زبان فارسی تنها یک بار و آن هم پس از روی‌کار آمدن هخامنشیان دگردیسی کرده است و از قضا همین یک بار همانند است با رخداد ژرف‌ترین تحولات تاریخی و قومی در جامعه ایرانی. این همانندی، تصادفی نیست، زیرا ترکیب جمعیتی فلات ایران بیش از هر زمان دیگر، در پس مهاجرت آریاییان دگرگون شده است. نیز، نسبت جمعیتی سخنوران زبان اول و زبان دوم فارسی باستان، پس از ورود به ایران جنوب غربی، یعنی فارس - خوزستان عیلامی - و شوشانی - زبان ناگهان متحول و دگرگون شده است. دگرگونی‌های دیگر در زبان و در جامعه زبانی در دوران دیگر، همیشگی بوده‌اند، اما یا به دگردیسی فارسی نینجامیده‌اند، یا رانش‌های کوچک‌تری را رقم زده‌اند، همچون خیزش و ریزش ساخت کنایی^۱ در آغاز و انجام دوران میانه، دستوری‌شدگی ساخت گروه‌سانی مجهول در دوران فارسی نو و دستوری‌شدگی حروف اضافه و جز آن (نک: دبیرمقدم ۱۳۹۲: ۱۳۰-۱۴۸). پیش از دگرگونی‌های تاریخی در اقلیم فارسی باستان، زبان‌های آریایی و ایرانی و همه فرزندان‌شان، زبان‌هایی هستند به پیچیدگی اوستایی و ودایی و پس از آن، به سادگی و چالاک‌ی پهلوی.

۶.۴. تماس پیشین با زبان‌های آموی: ممکن است در اینجا گفته شود که حتی پیش از ورود زبان‌های ایرانی به ایران مرکزی و غربی هم در دستگاه زمان^۲ رانشی به سمت رده تحلیلی به چشم می‌خورد: در اوستای گاهانی دستگاه زمان مبتنی بر سه ماده مختلف برای حال، گذشته و نمود کامل است که در گذار به اوستایی متأخر و فارسی باستان،

1) ergative
2) tense

نمود کامل ازین رفته و ماضی نقلی گروه‌سانی جای آن را گرفته است (شروو ۲۰۰۹ الف) و این خود رانشی است در جهت تحلیلی‌شدگی. چنان‌که باشه آهنگر (۱۳۹۶) پیشنهاد کرده است، ظهور ماضی نقلی گروه‌سانی در اوستایی متأخر را می‌توان حاصل تأثیر زبان‌های آموی در مجموعه باستان‌شناختی بلخ - مرو دانست که آن هم ناشی از تماس ایرانی - آموی است. یعنی اوستایی گاهانی، زبانی محافظه‌کارتر را نشان می‌دهد که هنوز در تماس با زبان‌های آموی درنیامده است و اوستایی متأخر، نشانگر وضعیت پساتماسی آن است.

۷.۴. رمبش دستگاه حالت و برآمدن پیش‌اضافه‌ها: نمونه بزرگ دیگری از گذار زبان فارسی باستان به میانه، ریزش حالت‌نمایی ساختواژی و خیزش حروف اضافه است. با تولید وارش‌های متکی بر پیش‌اضافه، حالت‌نمایی ساختواژی در رقابت با حروف اضافه قرار می‌گیرد. با نظر به صیغگان به‌غایت پیچیده حالت‌نمایی گروه اسمی در زبان‌های ایرانی باستان (شروو ۲۰۰۹ ب: ۷۰-۷۴) و همسنجی آن با الگوی ساده و تحلیلی حروف اضافه در پهلوی، درمی‌یابیم که چرا فراگیران فارسی باستان به‌عنوان زبان دوم در ناحیه چندزبانۀ فارس - خوزستان به طبع وارش پسین، یعنی حروف اضافه را انتخاب کرده‌اند. باتوجه به اینکه، به گواه گل‌نشته‌های عیلامی تخت‌جمشید، جمعیت غیربومی زبان به احتمال بسیار زیاد از جمعیت بومی زبان فارسی باستان بیشتر بوده است (هنکلمن ۲۰۰۸)، وارش‌های پسین، یعنی وارش‌های مبتنی بر حروف اضافه، هم از نظر بسامد و هم از جهت شایستگی^۱ بر وارش‌های پیشینی غلبه داشته‌اند. چراکه مطابق بنتز و وینتر (۲۰۱۳)، در فراگیری زبان دوم رمبش حالت‌نمایی ساختواژی بسیار شایع است. اینچنین، در فاصله کوتاهی دستگاه حالت رُمبیده و نظام حروف اضافه جانشین آن شده است.

۸.۴. وجود وارش‌های توضیح‌ناپذیر با قواعد دگرگونی عادی زبان: گواه دیگری که نقش تماس را در این میان به‌شدت تقویت می‌کند، این است که دگرگونی‌های عادی معمولاً به‌وسیله قوانین زبان‌شناسی تاریخی توضیح‌پذیرند و می‌توان صورت پیشین آنها را براساس بازسازی درونی^۲ و روش تطبیقی^۳ از نو ساخت، یعنی می‌توان دگرگونی‌ها

1) fitness

2) internal reconstruction

3) comparative method

را از روی صورت‌های زبانی موجود ختنی کرد و به مرحله پیش از دگرگونی رسید. اما اساساً دگرگونی‌هایی که در پیش و پس از دگردیسی زبان فارسی در ایران جنوب غربی رخ داده‌اند را نمی‌توان به این صورت بازسازی کرد؛ یعنی براساس قوانین آوایی و تطبیقی، از مرحله پسین (= میانه) به مرحله پیشین (= باستان) نمی‌توان رسید. زیرا این دگرگونی‌ها اصلاً بر اساس قوانین دگرگونی عادی زبان^۱ انجام نشده‌اند، بلکه در ضمن برخوردهای بسیار فراوانی شکل گرفته‌اند که ناشی از اشتباهات مکرر و پربسامد بزرگسالان غیربومی زبانی بوده‌اند که می‌خواستند گونه جنوب غربی زبان پیچیده ایرانی باستان را، بی‌یاری روش‌های آموزشی و آموزگار، در کوچه و بازار بیاموزند. و البته، طبعاً نمی‌توانستند و میزان اشتباهاتشان در پیکره جامعه زبانی آن‌چنان بالا بود که در فاصله کوتاه زمامداری داریوش یکم تا اردشیر دوم، زبان فارسی باستان را مجبور به رانش به سوی رده تحلیلی کردند که همسنگ است با آسانی بیشتر برای فراگیران زبان دوم. گواه آنچه که گفتیم، البته در دست است: آنچه به نام غلط‌های نگارشی در نگارش کتیبه‌های شاهان متأخر هخامنشی، به‌ویژه اردشیر سوم، شناخته می‌شود، شاهد دیگری بر این فرایند است. شواهد ما از فارسی باستان گویای آن است که خود این زبان هم مرحله به نسبت ثابتی نبوده، بلکه در آستانه گذار به آنچه بوده است که می‌توان فارسی میانه^۲ نخستینش^۳ نامید، چراکه به گفته شروو (۲۰۰۹: ۷۰-۷۴) بیشتر این لغزش‌ها در پایانه‌ها^۳ گزارش شده‌اند:

۱.۸.۴. $būmām \leftarrow būmīm$: بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین و شاید کهن‌ترین متنی که به فارسی باستان به یادگار مانده، سنگ‌نبشته بیستون داریوش بزرگ است. آخرین کتیبه هخامنشی، یعنی کتیبه‌های اردشیر سوم در تخت جمشید (A3Pa)، در فاصله تقریباً ۱۵۰

1) normal language change

2) Proto-Middle Persian

3) ending

۴) اما معلوم نیست که بیستون کهن‌ترین متن فارسی باستان باشد. امروز گروهی معتقدند که الواح زرین آریارمنه و ارشام در همدان را احتمالاً در زمان اردشیر سوم ساخته‌اند (اشمیت ۲۰۰۸: ۷۷) و گروهی دیگر رأی به کهن بودن آنها می‌دهند. ضمن این که برخی از پژوهشگران معتقدند که نوشته‌های منتسب به کورش در پاسارگاد (CMc) و (CMA) در زمان داریوش نقر شده‌اند و گروهی دیگر معتقدند که این نوشته‌ها متعلق به دوران کورش هستند.

سال پس از بیستون نگاشته شده است. و در این زمان، دیگر فارسی باستان بیستون به درستی درک نمی‌شده است: به جای مفرد مؤنث *būmi-* «زمین» در حالت مفعولی مستقیم، یعنی *būmīm* صورت اشتباه *būmām* به کار رفته است (کنت ۱۹۵۳: ۲۰۰-۲۰۱). اما *būmīm* نمی‌تواند به *būmām* تبدیل شود. این لغزش را به هیچ‌شکلی نمی‌توان به یاری قواعد آوایی معمولی توجیه کرد، مگر اینکه بپذیریم *būmi-* در آن برش تاریخی به *būm* در فارسی میانه تبدیل شده است و دبیر نگارنده تلاش کرده تا صورت کهن‌تر را بازسازی کند که البته موفق نشده است (اشمیت ۲۰۰۸: ۷۷). به رأی این نگارندگان، در این لغزش *būmīm* به کل فراموش شده و *būmām* در ضمن یک فرایند غیرعادی جای آن را گرفته است، یعنی لغزش در پایانه‌ها، به سبب فراگیری ناقص زبان دوم توسط زبانوران بزرگسال، و همچنان که دیدیم، در فراگیری زبان‌های با صرف سنگین به عنوان زبان دوم بسیار شایع است و شگفت نیست. بنابراین، چنین دگرگونی‌ای را نمی‌توان اساساً در ردیف دگرگونی‌های عادی زبان و در اثر عملکرد نیروهای درون‌زا دانست، چراکه صورت صحیح و کهن *būmīm* اساساً به طور مستقیم یا غیرمستقیم به صورت دگرگونه *būmām* تبدیل نشده است.

۲.۸.۴. *šiyātim* < *šāyatām*: اعتبار استدلال ما در این است که برطبق گزارش اشمیت (همان‌جا) *būmīm* تنها صورت مغشوش این کتیبه‌ها نیست: واژه برساخته *šāyatām* هم بنا بوده است که نقش *šiyāti-* در حالت مفعولی مستقیم را ایفا کند - که البته غلط از آب درآمده و صورت صحیح *šiyātim* است. در این واژه نیز می‌توان رد پای *šāt* فارسی میانه را دید که کاتب تلاش کرده است فرایند *OP āya > MP ā* را برعکس کند. باز هم به درستی می‌توان نتیجه گرفت که *šāyatām* نتیجه تحول *šiyātim* نیست. بدین سان، این دگرگونی را هم در زمره دگرگونی‌های عادی زبان نمی‌توان دانست. به طور کل، پایانه‌ها در ایرانی باستان مهم‌ترین محل بروز تصریف هستند. بنابراین این طور به نظر می‌رسد که ازدست‌رفتن تصریف، که خود رانشی رده‌شناختی به سوی زبان تحلیلی است، همپای ازدست‌رفتن هجای پایانی در حال رخداد بوده است و کاتبان هخامنشی از این‌رو در ثبت پایانه‌ها دچار لغزش می‌شده‌اند. به تعبیر دیگر، زبان زمانه آنها از فارسی باستان بیستون فاصله گرفته بوده است.

۹.۴. برآمدن افعال کمکی به‌عنوان فرایند جبرانی: شواهد متقن دیگر از بررسی برآمدن افعال کمکی می‌آید که فرایندی درون‌زا و جبرانی است؛ یعنی به جبران رمبش تصریفی زبان که در جای‌جای پیکره دستوری خود را نشان می‌دهد، فرایندهای درون‌زای دستوری‌شدگی از مواد موجود، قواعدی ساخته‌اند تا خلأ حاصل از رمز‌گذاری‌های تصریفی از دست‌رفته را پر کند. این روند به همین ترتیب ادامه می‌یابد و مواردی چون برآمدن حروف اضافه، تحول ساخت مجهول و جز آن که در دبیرمقدم (۱۳۹۲) شرح‌شان رفته است، زبان پارسی را به‌سوی رده تحلیلی سوق می‌دهد. شاهد معروفی برای این مدعا، وضعیت افعال کمکی در اوستایی گاهانی و فارسی باستان است. در اوستایی گاهانی، فعل کمکی اساساً وجود ندارد و نموده‌ها و وجه‌های گوناگون همگی به‌صورت تصریفی ساخته می‌شوند (شروو ۲۰۰۹ ب). اما در زبان پارسی باستان، افزون‌بر آنکه از هشت حالت صرفی اوستایی تنها شش حالت باقی مانده — که خود گویای سست شدن تدریجی نظام تصریف است — نخستین فعل‌های کمکی برآمده‌اند و برای برخی موارد، از جمله ماضی نقلی و بعید به کار گرفته شده‌اند. در نمونه زیر که برگرفته از کتیبه بیستون داریوش بزرگ، ستون ۱، سطر ۶۱ است و در ابوالقاسمی (۱۳۷۵: ۱۵۷) نقل شده، *parābṛtam* صفت مفعولی گذشته است که در حالت فاعلی مفرد خنثی قرار دارد و *āhat* فعل کمکی ماضی است از *-ah*، که برای سوم‌شخص مفرد صرف شده است:

xšačam tya hačā ahmāxam tauhmāyāh parābṛtam āhat... (DBa:61)

شهریاری‌ای که از خاندان ما گرفته شده بود...
۱۰.۴. حذف گسترده مقوله‌ها، ساده‌شدگی و کاهش دستوری: اما بزرگ‌ترین شاهد بر دگردیسی برگشت‌ناپذیر فارسی، مسئله ساده‌شدگی است که در حذف مقولات دستوری خود را نشان می‌دهد. گفتیم که دگردیسی‌های این‌چنین را نمی‌توان براساس قوانین تغییر عادی زبان خنثی کرد و به مرحله پیش از تغییر دست یافت. اکنون شاهد بزرگ این است که، اگر در مرحله پیشین، قاعده *x* یا ویژگی *y* وجود داشته باشد، ولی در مرحله پسین، اساساً هیچ چیزی از آن باقی نمانده باشد و به‌کلی از پیکره زبان رخت بر بسته باشد، آنگاه چگونه می‌توان این ویژگی هرگز نادیده را در زبان کهن بازسازی

کرد؟ ذکر نمونه‌ای مقصود کلام را حاصل خواهد کرد: اکنون هیچ‌یک از زبان‌های ایرانی غربی نو جنسیت را به صورت دستوری رمزگذاری نمی‌کنند و در دوران میانه هم چنین بوده است، درحالی‌که زبان‌های هندوایرانی باستان سه جنس مذکر، مؤنث و خنثی را دستوری کرده‌اند و این آگاهی ما نه به سبب روش تطبیقی و بازسازی درونی، بلکه از روی شواهد مستقیم بازمانده از این زبان‌ها – اوستایی و ودایی – حاصل شده است. پرسش اینجاست که اگر از زبان‌های ایرانی، آریایی و هندواروپایی باستان هیچ اطلاعی نمی‌داشتیم و سندی از آنها برای ما به یادگار نمانده بود، آنگاه از کجا می‌توانستیم بدانیم که نیای زبان‌های ایرانی غربی نو جنسیت دستوری داشته است یا نه؟ و در آن صورت، چگونه از روی غیاب این ویژگی در دوران میانه زبان‌های ایرانی غربی، می‌توانستیم حضور آن را در دوران باستان بازسازی کنیم؟ گذار فارسی باستان به پهلوی ملامال است از این ازدست‌رفتگی‌ها و پیشاپیش، بدون یاری گواهان تاریخی و نوشته‌ها، صورت پیشین را نمی‌توان از روی صورت پسین که ایرانی میانه غربی باشد، بازسازی کرد. برای نمایش این وضعیت، باید به مقایسه و همسنجی برخی ویژگی‌های دستوری ایرانی باستان و میانه بپردازیم. جدول زیر بسیار می‌تواند مفصل‌تر از این باشد، اما «شرح این قدر کفایت»:

پهلوی	ایرانی باستان	
-	+	پایانه‌های تصریفی
-	+	دستگاه جنس
-	+	شمار مثنی
-	+	حالت‌نمایی ساختوازی
-	+	طبقه‌های اسمی و صفتی
-	+	صیغگان ^۲ اسمی و صفتی
-	+	پایانه‌های ویژه ضمائر

1) class
 2) declension

بنابراین، گذار فارسی از دوران باستان به میانه، شامل ازدست‌رفتن بسیاری از مواد دستوری زبان بوده است، یعنی پدیده کاهش. پایانه‌های تصریفی فارسی باستان به پهلوی نرسیده‌اند و در جریان دگردیسی، تحولی رخ داده است که می‌توان همیشه تصریفی‌اش نامید، یعنی دستگاه تصریف به کلی رُمبیده است. دستگاه جنسیت در ایرانی باستان دارای سه جنس مذکر، مؤنث و خنثی است که در ایرانی میانه غربی به کلی نابود شده و تنها در مواردی میان جان‌دار و بی‌جان تمایز قائل می‌شود. دستگاه شمار در ایرانی باستان دارای سه شمار مفرد، مثنی و جمع است که در پهلوی تنها مفرد و جمع باقی مانده است؛ دستگاه حالت هشت‌گانه در فارسی باستان به شش و در پهلوی ابتدا به دو حالت فروکاسته، و سپس مگر در اندک مواردی به کلی از کار افتاده است؛^۱ دستگاه واجی فارسی میانه نسبت به فارسی باستان و ایرانی باستان هم به طرز باورنکردنی و شگفت‌انگیز ساده شده است؛^۲ اسم و صفت به طبقه‌های مختلفی در ایرانی باستان تقسیم می‌شوند که هر کدام صیغگان مربوط به خود را دارند، اما در پهلوی طبقات

(۱) relic تنها به صورت محدود برای نسبت‌های خانوادگی به شکل پسوند ar- مانند pid-pidar در قالب رسوبی.

(۲) در میان زبان‌های ایرانی باستان، فارسی باستان از نظر واجی تکیه است و رانش‌های آوایی توضیح‌ناپذیری را به نمایش می‌گذارد که در زبان‌های ایرانی دیگر دیده نمی‌شود. فارسی میانه تقریباً تداوم همین تکیگی آوایی است. در واقع، زبان‌های ایرانی کهن اساساً تمایز شرقی - غربی یا شمالی - جنوبی را در خود به نمایش نمی‌گذارند. تنها زبانی که در این میان از دیگران متمایز است، همانا فارسی باستان است. بنابراین، آن‌چنان‌که این نگارندگان معتقدند و گرن (۲۰۰۳: ۴۹-۵۰) و سیمز - ویلیامز (۱۹۹۶: ۶۴۹) به بعد) نیز اشاره کرده‌اند، در دوران باستان تنها باید از تمایز میان زبان‌های ایرانی غیرغربی - جنوبی و زبان غربی - جنوبی فارسی باستان سخن گفت. دستگاه واجی فارسی باستان در شکل هخامنشی آن، ناهمگن است، چه این زبان مملو از تنوعات گویشی است که صورت‌های گوناگون برخی واژه‌ها را، پیش و پس از رخداد رانشی واجی، به موازات هم به نمایش می‌گذارد. به رأی نگارندگان، برای این ویژگی شگفت‌انگیز فارسی باستان تحلیل راضی‌کننده‌ای به دست داده نشده است. رانش واجی همه صورت‌های بروز یک آوای ویژه را در زبان متحول می‌کند. بنابراین، این که خوشه *θr* در جایی بی‌تغییر مانده باشد و در جای دیگر به *ϕ* تبدیل شده باشد را نمی‌توان با توسل به تحولات آوایی معمول تبیین کرد. نمونه معروف این ناهمگنی، نام باستانی خدای مهر است که به هر دو صورت *Miθra* و *Miϕa* در پیکره فارسی باستان مشاهده شده است (کنت ۱۹۵۳). در واقع، به این دلیل که تبیین زبان‌شناختی برای این تحولات ممکن نیست، نقش دلایل غیرزبانی را در آن پررنگ باید دانست.

اسمی و صفتی وجود ندارد. دیگر اینکه همین صیغگان هم طبق قاعده‌های واج‌آرایی پیچیده‌ای عمل می‌کنند که در پهلوی اثری از آن به چشم نمی‌خورد. به همین ترتیب در سراسر پیکره دستوری فارسی میانه چنین دگرسانی‌هایی قابل پیگیری است. به موازات ازدست‌رفتن این پیچیدگی‌ها، فرایندهای درون‌زای جبرانگر (باشه آهنگر ۱۳۹۶) دست‌به‌کار شده‌اند و به ازای برخی از سازوکارهای ازدست‌رفته تصریفی، ساخت‌های گروه‌سانی تحلیلی را جایگزین کرده‌اند که نمونه‌های آن بسیارند و برای مثال می‌توان به برآمدن حروف اضافه در دوران میانه به جبران فروافتادن دستگاہ کهن حالت اشاره کرد. اما برخی دیگر از سازوکارهای تصریفی کهن، به کلی حذف شده‌اند و در دوران میانه، ساخت تحلیلی جایگزین ندارند، مانند شمار مثنی و جنسیت. در کل، گذار زبان فارسی از رده تصریفی به رده تحلیلی از دوران باستان به میانه حاصل تجمیع این کاهش‌ها و رانش‌هاست. بنابراین، همان‌طور که در جای دیگر نیز گفته شده است (باشه آهنگر ۱۳۹۶) در مورد فارسی باستان، گذار از رده تصریفی به تحلیلی، تمامی سخن نیست. همان‌طور که از تعریف واژه تحلیلی^۱ در کریستال (۲۰۰۸: ۲۴) برمی‌آید، تحلیلی‌شدگی^۲ به معنای ازدست‌رفتن مقوله‌ها نیست و صرفاً به کار بست شیوه‌های گروه‌سانی در ساخت برخی مقوله‌های پیش‌تر غیرتحلیلی اشاره دارد، بی‌آنکه کاهش دستوری رخ بدهد. چنانچه فارسی در گذار از دوران باستان به میانه صرفاً تحلیلی شده باشد، آنگاه انتظار می‌رود که فارسی با حفظ مواد دستوری، تنها راهبرد نمایش آنان را عوض کرده باشد، مانند دگرگونی شیوه تصریفی زمان ماضی نقلی ایرانی باستان به شیوه گروه‌سانی در فارسی باستان و در ادامه، فارسی میانه. اما تمامی رانش‌های فارسی باستان به میانه این‌چنین در جهت حفظ مواد دستوری و تعویض راهبرد نبوده‌اند: چنان‌که دیدیم، فارسی در گذار از دوران باستان به میانه، در نتیجه طی کردن فرایندهای کاهش^۳ یا ساده‌شدگی^۴، بسیاری از مواد دستوری خود را حذف کرده و ساده شده است. گریز فارسی از صرف سنگین^۵ و گرایش آن به رده تحلیلی پیامد ناگزیر فرایند

1) analytic
2) analyticization
3) abbreviation
4) simplification
5) heavy morphology

ساده‌شدگی است^۱. همان‌طور که گفتیم، مطالعه‌های بسیاری در دست هست که نشان می‌دهد آنچه کریول‌شدگی^۲ نام گرفته است (مک‌ورتر ۲۰۰۱، ۲۰۰۵، ۲۰۰۷؛ بتز و ویتتر ۲۰۱۳؛ لوپین و دیل ۲۰۱۰)، در واقع چیزی نیست مگر ساده‌شدگی زبان در اثر کاهش زبانی + جایگزینی سازوکارهای پیچیده‌تر تصریفی به وسیله ساخت‌های گروه‌سانی یعنی به دیگر سخن، حذف برخی مقوله‌های دستوری در کنار تغییر راهبرد نمایش مقوله‌های باقیمانده. برای نمونه، در مثال‌هایی که در بالا گفتیم، فرایند کاهش به از دست رفتن دستگاه جنس انجامیده است (= زبان ساده شده است) و تغییر راهبرد نمایش سبب تحلیلی‌شدگی حالت، یعنی برآمدن حروف اضافه شده است (= زبان تحلیلی شده است)^۳. بنابراین، در مورد گذار فارسی از دوران باستان به میانه، تحلیلی‌شدگی تنها بخشی ناگزیر از فرایند بسیار بزرگ‌تر ساده‌شدگی بوده است که از رهگذار تأثیر نیروهای برون‌زا در اقلیم زبانی به شدت چندسان و پرتماس هخامنشی انجام شد.

۱۱.۴. تمایز جان‌دار و بی‌جان به عنوان اثر زیرلایه‌ای عیلامی: نگارندگان معتقدند که دست‌کم بخشی از فرایندهای جبرانی و دستوری‌شدگی را که در گذار از فارسی باستان به پهلوی رخ داده‌اند، می‌توان در قالب اثر زیرلایه‌های زبان‌های بومی بررسی کرد که خود جلوه‌ای از نقش تماس در دگردیسی فارسی است. چنان‌که در بالا گفته شد، دستگاه جنسیت در فارسی میانه از کار افتاده است و، به جای سه جنس مذکر، مؤنث و خنثی، تنها تمایزی میان جاندار و غیرجاندار وجود دارد. این تمایز عیناً در زبان عیلامی

(۱) که خود می‌تواند ناشی از فشار فرایندهای پردازشی باشد. پژوهشگاه بین‌المللی مطالعات فرهنگی

2) creolization

(۳) در اینجا باید به دو تعبیر مختلف از سادگی اشاره کرد: سادگی می‌تواند به معنای تعداد ویژگی‌های دستوری گرفته شود، که در آن صورت، زبانی که دستگاه جنسیت ندارد (فارسی، ترکی) از زبانی که دستگاه جنسیت دارد (عربی، فرانسه) ساده‌تر است. نیز، سادگی را می‌توان به معنای هزینه پردازشی یک ساخت خاص بر مغز تعبیر کرد: هزینه پردازشی یک ویژگی قاعده‌مند، مانند زمان گذشته ساده باقاعده در انگلیسی، در قیاس با نوع بی‌قاعده آن کم‌تر است. در نتیجه، فراگیری ساخت قاعده‌مند آسان‌تر است. به رأی نگارندگان، ساخت‌های صرفی سنگین هزینه پردازشی بیشتری بر مغز تحمیل می‌کنند تا معادل تحلیلی آنها. از این نظر، تحلیلی‌شدگی، رانشی می‌تواند در جهت کمینه کردن هزینه پردازشی باشد، و به همین سبب، فراگیری زبان‌هایی مانند فارسی و انگلیسی که از صرف سبکی برخوردارند، از روسی و آلمانی که صرف سنگین‌تری دارند، می‌تواند آسان‌تر باشد.

به چشم می‌خورد (استالپر ۲۰۰۴: ۷۳) و چنین می‌نماید که از عیلامی به پهلوی رسیده است.

۱۲.۴. اثر وام‌واژه‌های عیلامی، کاسی و جز آن در رمبش دستگاه حالت: نگارندگان بر آن‌اند که سازوکار پیشنهادی باردال و کولیکوف (۲۰۰۹) دربارهٔ رانش ناگهانی فارسی باستان می‌تواند مصداق داشته باشد: دربارهٔ وام‌واژه‌های عیلامی، آرامی، کاسی و بابلی در فارسی باستان پژوهش مستقلی مورد نیاز است، اما می‌توان پیش‌بینی کرد که ناگزیر می‌باید تعداد زیادی از چنین وام‌واژه‌هایی در فارسی باستان تحول یافته، و طبعاً پهلوی، وارد شده باشد. ویتسل (۲۰۰۳) و لوئیسکی (۲۰۰۱) چنین مطالعه‌ای را دربارهٔ وام‌واژه‌هایی انجام داده‌اند که از زبان‌های آموی وارد زبان هندوایرانی شده‌اند. برطبق این مطالعه‌ها، واژه‌های آشنایی چون خر، شتر، خشت، کپک و نان از زبان‌های آموی به وام ستانده شده‌اند. بنابراین، احتمال ورود تعداد زیادی وام‌واژه به فارسی در هنگامهٔ برخورد فارسی باستان با زبان‌های زیرلایهٔ ایران جنوب غربی، بسیار بالاست و خود این احتمال را قوت می‌دهد که وام‌واژه‌های ورودی موجب ریزش حالت‌نماهای کمتر زایا و کم‌سامدتر شده باشند، که به ادغام حالت‌های مختلف و به فرجام به ریزش حالت^۱ و رمبش تصریفی^۲ منجر خواهد شد. همهٔ این موارد برای فارسی باستان رخ داده است: حالت‌های هشتگانهٔ ایرانی باستان در فارسی باستان به شش کاهش یافته‌اند و همان‌طور که در بالا گفتیم، به‌گواه تصریف‌های آشفته، در دوران اردشیر دوم و سوم هخامنشی یا اندکی پس از آن، دستگاه تصریف از کار افتاده بوده است. فراموش نکنیم که زبان نوشته‌های اردشیر دوم و سوم، دفترچهٔ خاطرات یک فرد عادی نیست و سبک کهن‌گرای فاخر را می‌نماید که گرایش به ادبیات رسمی دارد و تلاش می‌کند که نمایندهٔ مرحلهٔ پیش از دگردیسی باشد: یعنی در همان اثنا، در جامعهٔ زبانی، زبان خودکار مرحلهٔ پیشرفته‌تری از دگرسازی را نشان می‌دهد که به فارسی میانه باز هم نزدیک‌تر بوده است.

۱۳.۴. پایایی در زبان‌های ایرانی شرقی: شاهد دیگر برای نقش تماس، این است که دگردیسی فارسی باستان برای دیگر زبان‌های ایرانی باستان، یعنی زبان‌های ایرانی

1) case erosion

2) inflectional collapse

شرقی، رخ نداده است، چراکه تماس شدیدی مانند فارسی - عیلامی برای آنها اساساً رخ نداده است. زبان‌های گروه شرقی در دوران میانه و نوین هنوز بسیار پیچیده‌اند و در قیاس با زبان‌های ایرانی میانه غربی، پایا^۱ مانده‌اند و بسیاری از خواص باستانی خود را حفظ کرده‌اند. یکی از دلایلی که در ایرانی شرقی چنین دگردیسی شتابنده‌ای که دارای تفاضل بسیار در دو سر خود باشد دیده نمی‌شود، این است که تحولات برون‌زبانی، تاریخی و اجتماعی، در دو پاره جهان ایرانی، یعنی در کران خاوری، در سغد و سند و فرارود و کران باختری در پارس/ انشان، زاگرس، آتروپاتن، آناتولی و میانرودان به یکسان پیش نرفت و سرانجامشان هم یکسان نبود و پیامدش برای زبان‌های درگیر نیز چندسان بوده است. از زبان‌های ایرانی شرقی، به‌جز سغدی برای مدتی، هیچ‌کدام به میانگان تبدیل نشدند. *تُمَشَقی*^۲ و *ختنی* و *خوارزمی* و حتی خود سغدی هم در دوران میانه به‌مراتب پیچیده‌تر از پهلوی هستند (سیمزویلیامز ۱۹۹۶). زبان‌های نوین شرقی، مثلاً زبان‌های پامیری هم بسیار پیچیده‌اند. حتی زبانی مانند پشتو که بیش از بیست میلیون زبانور دارد هم در دوران معاصر چنین است. پشتو که منطقیاً در دوران باستان تفاوت ساختاری عمده‌ای با فارسی نمی‌توانسته داشته باشد، امروز در دوران نوین هنوز، در قیاس با فارسی، زبان پیچیده‌ای است: همه اسم‌ها و صفت‌ها جنسیت را به‌طور اجباری نمایش می‌دهند و هر جنسیت صیغگان جداگانه خود را دارد؛ طبقه‌های اسمی و صفتی هنوز برجا هستند که صیغگان بسیار پیچیده‌ای را به‌دست می‌دهد. به‌جز این، حتی اسم‌ها هم صورت‌های بی‌قاعده‌ای دارند که با گردش واکه‌ای^۳ پیچیده‌تر هم می‌شود؛ حالت‌های دوگانه *صریح*^۴ و *غیرصریح*^۵ باقی هستند؛ تمایز میان جان‌دار و بی‌جان کماکان برقرار است؛ ضمائر اشاره تمایز سه‌گانه را رمزگذاری کرده‌اند که به نزدیک، میانه و دور اشاره دارد و خود با در نظر گرفتن حالت *صریح* و *غیرصریح*، شمار مفرد و جمع و جنسیت مذکر و مؤنث، تعداد شگفت‌انگیز ۲۸ صورت‌واژه یکتا را به‌دست می‌دهد! و این را بسنجید با دستگاه ساده فارسی: این #آن، اینها #آنها. دستگاه

1) stable
2) Tumshuqese
3) ablaut
4) direct
5) oblique

صرف فعل و البته بسیار چیزهای بیشتر هم پیچیده‌اند، اما در اینجا قصد نداریم که به پیچیدگی‌های شگفت پستو پردازیم و خواننده علاقه‌مند را به رابسون و تگی (۲۰۰۹) ارجاع می‌دهیم. نه در دل زبان‌های ایرانی شرقی، یعنی در درون ویژگی‌های ساختاری‌شان، نیروهای پنهانی خفته بوده که دگردیسی‌شان را سخت کند و جلوی رانش‌های بزرگ را بگیرد، و نه در فارسی باستان نیروی درون‌زای بزرگی نهفته بوده که در ایران غربی فعال شود و زبان را به‌شدت متحول کند، بلکه در پیش از جدایی شاخه‌های شرقی و غربی در گذار باستان به میانه، وضعیت نیروهای درونی زبان‌ها کمابیش یکسان بوده است. به دیگر سخن، دگرسی یگانه زبان فارسی باستان در ایران غربی، محصول کارکرد ناگهانی نیروهای درون‌زا نبوده است. تمایز ایرانی غربی و شرقی پیش از ورود به ایران اساساً ناموجود است و تنها پس از ورود فارسی به فارس-خوزستان و در مدت شاهنشاهی هخامنشیان و فراگیری فارسی به‌عنوان زبان دوم به‌وسیله مردم بومی زبان معنا پیدا می‌کند. تحول فارسی باستان به میانه، و تطوّر آن زبان در اقلیم بسیار پرتماس منطقه همگرایی زبانی ایران جنوب غربی، و تبدیل آن به میانگان، واقعیت مسلّم تاریخی است.

۵. نتیجه

زبان‌هایی مانند فارسی و انگلیسی که در تماس شدید قرار گرفته‌اند، به‌وسیله بزرگسالان به‌عنوان زبان دوم آموخته شده‌اند و به‌طور طبیعی تبدیل به زبان میانگان شده‌اند، به‌سرعت به سوی حذف مقوله، ساده‌شدگی، و به‌تبع آن تحلیلی‌شدگی، پیش رفته‌اند و این ویژگی فرگشتی زبان است. گاه‌شمار فرگشت تنها بازه‌های بسیار بلند زمان را می‌نماید و عمر کوتاه بینندگان انسانی به ادراک بلندای آن قد نمی‌دهد. تنها مشاهده رفتار زبان در ادوار بلندی همچون سده‌ها و هزاره‌ها می‌تواند نشان دهد که پیش‌رانه دگردیسی چیست. زبان‌هایی مانند فارسی، هندی، یونانی و لاتینی گنجینه‌های شایگان‌اند، چراکه نمایش تاریخی بلندی به عمر هزاره‌ها را به بینندگان انسانی هدیه می‌کنند که در جای دیگر یافت نمی‌شود. در جستار برای چرایی دگردیسی زبان، جایگاه ارزشمندتر را باید به زبان‌هایی مانند فارسی و لاتینی داد که تاریخ شناخته‌ای

دارند و در ضمن آن تاریخ، نه تنها دگردیسی کرده‌اند، که گواه آن دگردیسی را نیز در قالب نوشته‌ها به‌یادگار نهاده‌اند تا به یاری آن، عمر بیننده انسانی به گاه‌شمار تکاملی زبان قد بدهد. فارسی، گذشته از این که صاحب جمعی از فاخرترین آثار ادبی و اساطیری در تاریخ بشریت است و برای مدت دو هزاره در خاور نزدیک به‌عنوان میانگان به‌کار رفته، از منظر مطالعات تاریخی - تکاملی زبان هم بسیار مهم و ارزشمند است، چراکه به‌خلاف بسیاری از زبان‌های دیگر، از هر سه دوره عمر خود آثاری به‌یادگار گذاشته است. از بررسی این تاریخ درمی‌یابیم که نیای فارسی، یعنی ایرانی باستان، پس از جدایی از زبان هندوآریایی و تا پیش از ورود به ایران غربی، در انطباق با اقلیم زبانی خود، زبان قبایلی کوچک، همگن و دارای ساختاری بسیار پیچیده و دستگاه صرفی بسیار سنگینی بوده که به‌وسیله مردمی کوچ‌رو تکلم می‌شده است. اما آنگاه که در اقلیم زبانی آن دگرگونی‌های ژرفی پدید آمد و پای فارسی باستان به شهر و دربار و دیوان در فارس - خوزستان باز شد و انشانیان، کاسیان، شوشانیان، انواع گروه‌های عیلامی و مهاجرانی از همه امپراطوری آن را فرا گرفتند، زبان هم دگردیسی کرد، بنای بلند و پیچیده تصریف فرو ریخت و از دل آن زبان ساده، تحلیلی و چالاک پهلوی سربرآورد تا بر جای عیلامی بنشیند و به‌عنوان میانگان در سراسر شاهنشاهی‌های اشکانی و ساسانی فراگرفته شود و رواج یابد و بعدها جای خود را به فارسی نو بدهد تا در عین سادگی، در سلوک شعر، طی زمان و مکان کند.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۵، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران.
باشه آهنگر، حامد، ۱۳۹۶، تحلیلی‌شدگی از فارسی باستان به میانه، رساله منتشر نشده در مقطع دکتری، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.
بویس، مری، ۱۳۸۱، زرتشتیان باورها و آداب دینی آنها، ترجمه عسکر بهرامی، تهران.
دبیرمقدم، محمد، ۱۳۹۲، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، ۲، تهران.
زوندرمان، ورنر، ۱۳۸۲، «پارتی»، راهنمای زبان‌های ایرانی باستان: جلد اول، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، تهران، ص ۱۹۰-۲۲۲.
عریان، سعید، ۱۳۹۲، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه، تهران.
Bardal, J. and Kulikov, L., 2009, *Case in Decline*, Oxford.

- BENTZ, C., and WINTER, B., 2013, "Languages with More Second Language Learners Tend to Lose Nominal Case", *Language Dynamics and Change* 3, pp. 1-27.
- CRYSTAL, D., 2004, *The Cambridge Encyclopedia of the English Language*, Cambridge.
- _____, 2008, *Dictionary of Linguistics and Phonetics*, Oxford.
- DABIR MOGHADDAM, M., 2006, "Internal and External Forces in Typology: Evidence from Iranian Languages", *Journal of Universal Language* 7, pp.1, 29-47.
- GÜREL, A., 2000, "Missing Case Inflection: Implications for Second Language Acquisition", *Proceedings of the 24th Annual Boston University Conference on Language Development*, vol. 45, pp. 379-390.
- HENKELMAN, W., 2008, *The Other Gods Who Are: Studies in Elamite-Iranian Acculturation Based on the Persepolis Fortification Texts*, Leiden.
- HICKEY, R., 2010, *Handbook of Language Contact*, Oxford.
- HINZE, A., 1998, "The Migrations of the Indo-Iranians and the Iranian Sound-change s > h", *Sprache und Kultur der Indogermanen*, pp. 139-153.
- KENT, R.G., 1953, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.
- KORN, A., 2003, "Balochi and the Concept of North-Western Iranian", *The Baloch and Their Neighbors, Ethnic and Linguistic Contact in Balochistan in Historical and Modern Times*, Wiesbaden, pp. 49-60.
- LUBOSKY, A., 2001, "The Indo-Iranian Substratum", *Early Contacts between Urlic and Indo-European: Linguistic and Archaeological Considerations*, ed. Chr. CARPELAN et al., Helsinki, pp. 301-317.
- LUPYAN, G., and DALE, R., 2010, "Language Structure Is Partly Determined by Social Structure", *PloS One* 5, (1, e8559).
- MCWHORTER, J., 2001, "The World's Simplest Grammars Are Creole Grammars", *Linguistic Typology* 5, pp. 66-125.
- _____, J., 2005, *Defining Creole*, Oxford.
- _____, J., 2007, *Language Interrupted: Signs of Non-Native Acquisition in Standard Language Grammars*, Oxford.
- MUYSKEN, P., 2008, *From Linguistic Areas to Areal Linguistics*, Amsterdam.
- NICHOLS, J., 1992, *Linguistic Diversity in Space and Time*, Chicago.
- _____, 2009, "Linguistic Complexity: A Comprehensive Definition and Survey", *Language Complexity as an Evolving Variable*, ed., SAMPSON, G. and TRUDGILL, P., Oxford, pp. 110-125.
- PAPADOPOULOU, D., et al., 2011, "Case Morphology and Word Order in L2 Turkish: Evidence from Greek Learners", *Second Language Research* 27, pp. 173-209.

- PARODI, T., et al., 2004, "On the L2 Acquisition of the Morphosyntax of German Nominals", *Linguistics* 42(3), pp. 669-705.
- POTTS, D.T., 1999, *The Archaeology of Elam: Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*, Cambridge.
- ROBSON, B., and TEGEY, H., 2009, "Pashto", *The Iranian Languages*, ed. G. WINDFUHR, London, pp. 721-772.
- SAMPSON, G. et al., 2009, *Language Complexity as an Evolving Variable*, New York.
- SCHMITT, R., 2008, "Old Persian", *The Ancient Languages of Asia and the Americas*, ed. R. D. WOODARD, Cambridge, pp. 76-100.
- SIMS-WILLIAMS, N., 1996, "Eastern Iranian languages", *Encyclopaedia Iranica* 7, pp. 649-652.
- SKJÆRVØ, P.O., 2009a, "Middle West Iranian", *The Iranian Languages*, ed. G. WINDFUHR, London, pp. 196-278.
- _____, 2009b, "Old Iranian", *The Iranian Languages*, ed. G. WINDFUHR, London, pp. 43-195.
- STOLPER, M., 2004, "Elamite", *The Cambridge Encyclopedia of the World's Ancient Languages*, Cambridge, pp. 60-94.
- THOMASON, S.G., and KAUFMAN, T., 1988, *Language Contact, Creolization, and Genetic Linguistics*, Berkeley.
- _____, 2001, *Language Contact*, Edinburgh.
- TRUDGILL, P., 2002, *Sociolinguistic Variation and Change*, Baltimore.
- _____, 2004, *New-dialect Formation: The Inevitability of Colonial Englishes*, Oxford.
- _____, 2010, *Investigations in Sociohistorical Linguistics: Stories of Colonisation and Contact*, New York.
- _____, 2010, "Contact and Sociolinguistic Typology", *The Handbook of Language Contact*, Oxford.
- _____, 2011, *Sociolinguistic Typology: Social Determinants of Linguistic Complexity*, Chicago.
- WATERS, M.W., 1999, "The Earliest Persians in Southwestern Iran: The Textual Evidence", *Iranian Studies* 32, pp. 99-107.
- WITZEL, M., 2003, *Linguistic Evidence for Cultural Exchange in Prehistoric Western Central Asia*, Pennsylvania.
- ZADOK, R., 2002, "The Ethno-Linguistic Character of Northwestern Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian Period", *Iran* 40, pp. 89-151.